

کسی از فضا می‌آمد؛ مردم این کارها را بیشتر نوعی جادوگری و اعمال محیرالعقول می‌پنداشتند. دربارهٔ جادوگری در تاریخ سینما، فیلم‌های متعددی ساخته شده است. در بیشتر این فیلم‌ها، طبعاً جادوگرها آدم‌های خبیثی هستند؛ چون در فرهنگ مردم آمریکا و اروپا به این صورت بوده است. در فیلم‌هایی که در ارتباط با سرخ‌پوست‌ها و سیاه‌پوست‌ها ساخته شده است، جادوگرهایی که قابل قبول و خوب باشند، نادر بوده‌اند. البته در فیلم‌هایی چون جادوگر شهر زمرد، جادوگر خوبی می‌بینیم که می‌گوید من جادوگر شرق هستم، جادوگر خوبی هستم؛ البته در همان فیلم، باز جادوگر اصلی فیلم، کارهای محیرالعقول انجام می‌دهد.

در سریال‌های تلویزیونی هم، فیلم‌های فانتزی یا فیلم‌هایی با مایه‌های طنز و کمدی بوده که جادوگری را یک کار فانتزی و طنز نشان داده است؛ نمونهٔ آن سریال *افسونگر* بود. سریال دختر *تاه پریان* بود. در فیلم‌هایی مانند *دزد بغداد* هم چنین بوده است؛ ولی آثار بسیار فراوانی وجود دارند که جادوگران، خبیث، بدطینت و شیطانی هستند. در سینمای دههٔ هفتاد در آثار زیادی چون فیلم *جادوگر*، خود جادوگران آدم‌هایی بد و مرتبط با شیطان تصویر می‌شوند.

ولی می‌بینیم که اخیراً فیلم‌هایی چون *هری پاتر* به صحنهٔ تبلیغات جهانی آمده‌اند که جادوگران، انسان‌های خوبی هستند.

بله! آن چیزی که مورد بحث ما است، جادویسم در دست کم دو دههٔ اخیر سینمای جهان است که به نحو خیلی شگفت‌آوری تغییر ماهیت داده است؛ یعنی جادو از وجه منفی به وجه مثبت آمده است و جادوگرها آدم‌های خوبی نشان داده می‌شوند. آدم‌های مثبت در جبههٔ جادوگران مثبت قرار می‌گیرند و آن‌هایی که جادوگر نیستند منفی هستند. نمونه‌اش همین فیلم‌های *هری پاتر* است که جادوگرها قهرمان اصلی فیلم هستند و به غیر جادوگرها کلمهٔ *مُنگل* و در ترجمه، *مَسَنگ* می‌گویند! حتی، در این نمونه فیلم‌ها هرکس خون جادوگری ندارد انسان اصیل و موجود اصیلی به شمار نمی‌آید در قسمت ششم *هری پاتر*، اساساً بحث شاهزادهٔ اصیل است؛ یعنی کسی که مادرش جادوگر نبود ولی پدرش جادوگر بود خود *هری پاتر* هم همین است؛ یعنی اصلاً نیمه‌اصیل محسوب می‌شود. این که چرا ناگهان مذاق کارگردانان سینما به این صورت درآمده و جادویسم در سینما تغییر جبهه داده است باید مورد بررسی دقیق‌تری قرار گیرد. البته این را می‌شود



از دهه‌های هفتاد هم پی گرفت؛ در فیلم‌هایی مانند جنگ ستارگان؛ حتی نقد تاریخی آن می‌خورد به رمان‌های جی. آر. تالکین که ارباب حلقه‌ها از روی آن ساخته شد. ولی به‌طور مشخص در فیلم‌های هری پاتر این مرام مستقر شده است. این یک بحث فلسفی درباره‌ی شر و جادوی مثبت و منفی می‌طلبد که بنده در آن سطح نیستم ولی اشاره‌هایی می‌کنم.

شاید اطلاع داشته باشید که موقعیت زمانی امروز غرب، موقعیت خاصی است؛ یعنی به اصطلاح امروزه در عصر تمویض هزاره هستیم. از دیرباز باور بسیاری از غربی‌ها به‌ویژه اوانجلیست‌ها و برخی پروتستان‌ها این بوده که این تمویض هزاره، نشانه‌ی نزدیکی به آخرالزمان است. این یک بُعد داستان است. بُعد دیگر برمی‌گردد به تجربه‌ای که غرب پیش از دهه‌ی هفتاد و هشتاد داشت. در دهه‌ی هفتاد و هشتاد، نوعی عصیان‌گری در غرب وجود داشت به این مفهوم که همه‌ی باورها و سنت‌های جامعه اعم از خانواده و اخلاق نفی می‌شدند. عصیان‌گری علیه این بافت‌های قدیمی، نوعی فضیلت به حساب می‌آمد. در فیلم‌های دهه‌ی هفتاد به وضوح این چیزها را می‌بینیم؛ یعنی فراوانند آدم‌هایی که از خانه بیرون می‌زنند و بر علیه سنت‌های اخلاقی جامعه می‌شورند و روابط سنتی را زیر پا می‌گذارند. این قبیل چهره‌ها، آدم‌های مثبت، فعال و پویا قلمداد می‌شوند؛ ولی آن‌هایی که در آن بافت سنتی می‌مانند، چهره‌های منفی هستند. این به وفور در سینمای دهه‌ی هفتاد و هشتاد سینمای غرب آشکار است.

این شیوه قهرمان پردازی و الگودهی، به نتیجه‌ی فاجعه‌باری در غرب انجامید. یکی از نتایج آن سست شدن بنیاد خانواده بود که جامعه‌ی غرب را در دهه‌ی هشتاد وارد بحران عظیمی کرد. همین مطلب، جامعه‌شناسان و سیاست‌مداران غرب را به تفکر انداخت که چرا چنین اتفاقی می‌افتد و جامعه دارد از بین می‌رود. در نتیجه نوعی بازگشت، هم در جامعه و هم در بین گردانندگان برنامه‌ریزان اجتماع به‌وجود آمد. خودشان می‌گویند رجعت دهه‌ی نود.

به روشنی این موضوع را از راه فیلم‌های سینمایی می‌توان دید. تأکید می‌کنم از طریق فیلم؛ چون به نظر عده‌ای از صاحب‌نظران، سینما، بازتاب بدون واسطه‌ی جامعه است.

شما این حرف را تا چه اندازه قبول دارید؟ آیا مکاتب مختلف سینمایی و هنری هم شامل این بیان می‌شوند؟



بنده هم، چنین اعتقادی دربارهٔ جوامع مختلف در دوران‌های مختلف دارم. ممکن است از ظاهر یک فیلم کمدی و ملودرام، نشود چیزی درآورد ولی در باطن می‌شود خصوصیات رفتاری و زندگی و تفکر افراد آن دوره را درآورد. برای نمونه فیلم‌های دههٔ بیست و سی آلمان را که می‌بینیم، فضاها تاریک، نماها کج و معوج و داستان‌ها یا بیشتر داستان‌ها سیاه هستند یا در حسرت آیندهٔ خیلی درخشانی به سر می‌برند. وقتی که تاریخ را بکاویم، خواهیم دید که دههٔ بیست و سی، دوران بحران روحی ملت آلمان بوده است. دورانی مصادف با پایان جنگ جهانی اول که در آن آلمان شکستی سنگین را تحمل نمود. دورانی که در پایان به فاشیسم کشیده شد.

دربارهٔ مکتب نئورئالیسم ایتالیا نیز این معادله برقرار است. فیلم‌های آن دوره بسیار ساده و سپاه‌وسفید هستند، حرکت دوربین وجود ندارد و استودیویی نیست. متوجه می‌شوید که آن سینما، دوران بعد از جنگ را به خوبی می‌تواند توضیح دهد. دوران کمبودها را، دورانی که هیچ چیز وجود ندارد، دورانی که یک نفر به دنبال یک دوچرخه می‌رود. به خوبی می‌شود از فیلم‌های نئورئالیستی سینمای ایتالیا، دوران بعد از جنگ اروپا را درآورد. به قول معروف، فیلمی که از جامعهٔ خودش به دور باشد، فیلمی است که فرزند زمان خویش نیست.

البته در تاریخ سینما و در کشور خودمان نیز چنین فیلم‌هایی داشته‌ایم.

بله! نمونه فیلم‌هایی که با زمانه بیگانه‌اند، در سینمای امروزه ایران خیلی زیاد هستند؛ یعنی اصلاً معلوم نیست این آدم‌ها، فیلم‌ها و فضاها از کجا آمده‌اند؛ ولی بسیاری از فیلم‌ها در تاریخ سینما، تفسیر زمان خودشان بودند. فرضاً امروز در خیلی از فیلم‌هایی که از آمریکا می‌آیند به شکلی وحشتی که در طول تاریخشان به وسیلهٔ مسائل مختلف و از سوی حاکمانشان در جامعهٔ آمریکا القا شده است، دیده می‌شود. اگر صد سال دیگر، آیندگان این فیلم‌ها را ببینند متوجه می‌شوند در این زمان در جامعهٔ آمریکا چه می‌گذشته است. حتی در بسیاری فیلم‌های ایرانی که فرزند زمانهٔ خویش نبوده‌اند، می‌توان درآورد که مردم این زمان چطور فکر می‌کنند و چطور زندگی می‌کنند. یک کاوشگر می‌تواند برداشت‌های خوبی از این فیلم‌ها بگیرد، دست کم در نوع رفتارها، نوع زندگی مردم، شکل‌بندی خیابان‌ها، محیط زندگی و دغدغه‌های برخی مردم روزگار فیلم.

به بحث اصلی بازگردیم. داشتیم دربارهٔ دوران رجعت دههٔ نود در جامعهٔ غربی حرف می‌زدیم.

علاوه بر اخبار رسانه‌ها، مطبوعات و کتب، از فیلم‌های دههٔ هفتاد و هشتاد نیز می‌توان عصیان‌گری جوامع غربی و سپس بازگشت دههٔ نود را فهمید. ما در دههٔ نود شاهدیم که در بسیاری از فیلم‌ها مسائل اخلاقی مطرح می‌شوند، لزوم پای‌بندی به خانواده طرح می‌شود، آدم‌هایی که از خانواده‌ها گریخته بودند دچار بحران می‌شوند، دچار سرگشتگی می‌شوند، دچار آوارگی می‌شوند و روابط غیراخلاقی مذموم شناخته می‌شود. چیزهایی که در دو دههٔ قبل از آن فضیلت بود.

بازگشت در جامعهٔ غرب، متفکرانه یا سیاست‌مدارانه، جامعهٔ غرب را به تفکر وا می‌دارد. طبیعی است که عاجل‌ترین نتیجهٔ این قضیه می‌تواند گرایش به دین در جامعهٔ غربی باشد. در نتیجه برنامه‌ریزان غربی به فکر می‌افتند که چه کنند. به این نتیجه می‌رسند که همان کاری که سال‌ها کرده بودند را در جوامع غربی تداوم بخشند؛ یعنی مکاتب و فرقه‌های انحرافی را گسترش دهند. این که شما در دههٔ نود شاهد هستید در غرب و به‌ویژه آمریکا ده‌ها و صدها فرقه، گروه و مسئلهٔ انحرافی به‌وجود می‌آید، در همین راستاست. مراکز برای احضار روح، جن‌گیری، کف بینی، شیطان پرستی و جادوگری تا آن‌جا رشد کردند که برخی رسانه‌های آن زمان غرب، از این‌که ناگهان آن قدر جریان‌ات منحرف رشد کردند، وحشت‌زده شدند.

آیا مقامات برنامه‌ریز و سیاست‌مداران نیز در این‌جا با سینمای غرب همراه بودند؟

البته این جریان به شدت از طریق مقامات و برنامه‌ریزان سیاسی و هنری تایید می‌شد و هنوز هم، چنین است. مسلماً از نظر آن‌ها، به خاطر این‌که دنیا به دنبال آن دین اصلی و توحیدی نرود، باید آیین‌های انحرافی ایجاد شوند و آن پتانسیل که در مردم برای گرایش به معنویت ایجاد شده بود به این صورت سمت و سو پیدا کند. واضح است که با ترویج باطل، حق لایوشانی شده و مردم به انحرافات فکری و عملی گرایش پیدا می‌کنند و از راه مستقیم که مخالفت با ظلم و فساد است، باز می‌مانند و سیاست‌مداران غربی، همچنان سلطهٔ خود را حفظ می‌کنند.

سینمای غرب در این بحث، دقیقاً چگونه عمل کرد؟ بیشتر به سمت کدام آیین‌های

انحرافی رفت؟

طبیعی است که وقتی زمینه‌ای فراهم شود، سینما هم دست به کار می‌شود. در سینمای هالیوود، انواع و اقسام فیلم‌های دینی و معنوی و متافیزیکی متولد می‌شوند! فیلم‌هایی که تا یکی دو دهه پیش اصلاً سابقه نداشته است در دهه نود به شدت رشد می‌کنند. برای نمونه گرایش به بودیسم را به وفور در سینما و در جامعه غربی می‌بینیم. ناگهان می‌بینیم هفت، هشت فیلم شاخص دربارهٔ بودا توسط فیلم‌سازهای معتبر ساخته می‌شود. این که نگاهان تعداد فیلم‌هایی که به مکاتب عرفانی انحرافی می‌پردازند، این قدر زیاد می‌شوند، شک برانگیز است. فرض کنید در یک زمان محدود، *مارتین اسکورسز*ی فیلم *کاننون* را دربارهٔ *لالایی لامای چهاردهم*، رهبر بوداییان تبت می‌سازد. خانم *جین کمپیون* فیلم *دود مقدس* را دربارهٔ مکاتب عرفانی می‌سازد. فیلم معروف *هفت سال* در تبت ساخته می‌شود یا فیلم دیگری به نام *بودای کوچک* و همین‌طور پشت سر هم فیلم‌های دیگری در این زمینه با تبلیغات زیاد شرکت‌های اصلی، به بازار روانه شده و اکران می‌شوند.

آدم‌هایی که اصلاً در این حیطه‌ها نبودند، وارد گود ساخت مضامین عرفان شرق آسیا می‌شوند. ظاهراً باید دیگر عمیق‌ترین بحث‌های عرفان شرقی را در فیلم‌های عرفانی آمریکایی ببینیم! حتی در فیلم‌های رزمی، آثاری می‌بینیم که به وضوح مجسمه‌های خدایان متعدد بودایی و هندو را نمایش می‌دهند و گویی پشت هر فیلم، ده مرتاض و راهب شرقی نشست‌اند و فیلم‌نامه را می‌نویسند!

می‌دانید که بودیسم تبتی یا بودیسم شمالی که بیشتر از دیگر فرقه‌های بودیسم در هالیوود و سینمای اروپا ترویج می‌شود، به شدت با خرافه و جادوگری مزوج است و این مطلب در فیلم‌هایشان هم هویداست. این یک بُعد قضیه است.

از جهت دیگر بحث جادوگرایی ترویج می‌شود. در اثری مانند *هری پاتر* آیین‌های جادویی غالباً غربی یا همان مسیحی - یهودی ترویج می‌شوند. اولین کتاب این مجموعه هفت جلدی، سال ۱۹۹۷ میلادی توسط خانم *جی.کی. رولینگ* نوشته می‌شود و بی‌درنگ اولین فیلم از روی آن ساخته می‌شود و در سال ۲۰۰۱ روی پردهٔ سینما اکران می‌گردد. در این فیلم است که الگوی



کاملی از یک جادوگر مثبت ارائه می‌شود.

اکنون دیگر با این پس زمینه که شرح داده شد، به راحتی می‌توان فهمید چرا جادوگرها و جادویسم در سینما تغییر موضوع داده‌اند. باید در سینما این ماجرا اتفاق می‌افتاد و حالا جادوگرها نیروهای مثبت داستان‌ها و قصه‌ها می‌شوند.

به نظر شما اوانجلیست‌ها - مسیحیان پروتستان بنیادگرا یا همان مسیحیت صهیونیست - و یهودیان که در آمریکا قدرت رسانه‌ای و لابی بسیار قدرتمندی دارند، نیز تأثیری در این زمینه داشته‌اند؟

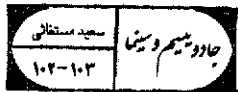
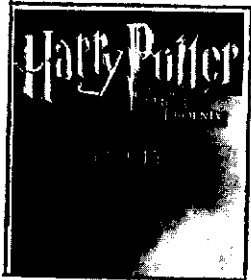
بعد دیگر، بُعد استراتژیک موضوع است که به باورهای اوانجلیستی بر می‌گردد. پیش از آن هم، مسلم است که سینمای آمریکا از اول توسط یهودیان مهاجر به وجود آمد. این چیزی است که در تاریخ نوشته شده است. یهودیان مهاجری که اوایل قرن بیستم از اروپا به آمریکا رفتند، ثروتمند بودند و برخی در آمریکا با کمک‌های انحصاری هم‌کیشان نژادپرست خود، پولدار شدند. آن‌ها به دنبال سرزمین موعود بودند. آنان اولین سرزمین موعود خود را در آمریکا جست‌وجو می‌کردند.

از مسلمات تاریخ است که کریستف کلمب با امر و سرمایه فراوان مالی یهودیان و مارانوهایی -یهودیان مخفی - وابسته به دربار پرتغال مامور شد تا سرزمین موعودشان را پیدا کند. البته اهداف استعماری و غاصبانه هم داشتند. سپس این‌ها در قرون هجدهم و نوزدهم، آمدند آمریکا؛ افرادی که هالیوود را به وجود آوردند، همه یهودیان پولدار و اشرافی بودند که به جرأت می‌توانم بگویم همه جزء صهیونیست‌ها بودند. یعنی طبق برنامه هالیوود را به وجود آوردند؛ شبیه آن‌چه در پروتکل‌های حکمای صهیون آمده بود.

یک مورخ آمریکایی می‌گوید:

حدود صد و ده سال است که این‌ها با فیلم‌هایشان دارند برای ما الگو می‌سازند. ما زندگی‌مان طبق فیلم‌های این‌هاست، غذا خوردن ما، مردن ما، ازدواج کردن و همه چیزمان الگو گرفته از یهودیان است.

در این شکی نیست که هالیوود توسط اشرافیت یهود به وجود آمد. توسط زرسالاران دنیا طلب یهودی و الان هم به طور قاطع می‌توانم بگویم نود و نه درصد آن دست این گروه است. نه تنها رسانه‌های آمریکا که خبرگزاری‌هایشان دست صهیونیست‌هاست.



البته صهیونیسم اخیراً در مسیحیت هم طرفداران بسیاری پیدا کرده و صهیونیست‌های مسیحی - که به‌طور مشخص حاکمان رسمی این کشور هستند - را می‌توانید در دار و دسته جرج بوش که جزء اوانجلیست‌ها هستند، بیابید. این‌ها اعتقاداتشان با دیگر مسیحیان متفاوت است. اینان اعتقاد به ظهور مسیح موعود در همین سال‌های هزارهٔ جدید دارند، اعتقاد به جنگ در محلی به نام *آرماگدون* دارند که دنیا را فرا می‌گیرد و همه را غیر از مسیحیان انجیلی و یهودیان را از بین می‌برد یا آن‌ها را مسیحی می‌کند.

طبیعی است سینمایی که این‌ها اداره می‌کنند، به این سمت بچرخد؛ یعنی افکار و باورهای خودشان را از راه سینما ارائه دهند. اکنون آثار بسیار زیادی از این‌ها عنوان پر فروش‌ترین و شلوغ‌ترین گیشه را به خود اختصاص داده و شور آخرالزمانی با نگاه‌های خاص مسیحیت صهیونیستی را در غرب ایجاد کرده‌اند.

پس فیلم‌سازان مستقل در سینمای غرب، به‌ویژه هالیوود چه می‌کنند؟

در مصاحبه‌های بسیاری از کارگردان‌های هالیوود آمده است که بسیار می‌گویند نتوانسته‌اند طرح‌های مستقل خود را در آمریکا اجرا کنند؛ چون روسای کمپانی‌های بزرگ تولید و توزیع و بازاریابی این اجازه را ندادند و فقط طرح‌های خاص که هم‌جهت با نظریات صهیونیست‌هاست اجازه تولید و پخش می‌گیرند.

جریان اصلی سینمای آمریکا که همهٔ سینماها را در برمی‌گیرد، دست این گروه است. یک نمونهٔ خیلی ساده‌اش فیلمی بود که چندی پیش تلویزیون دربارهٔ ترور جرج بوش پخش کرد. در این فیلم، فیلم‌سازی می‌آید، به اصطلاح آینده را نشان می‌دهد که مثلاً جرج بوش ترور می‌شود و به قتل می‌رسد. این فیلم را که در *انگلیس* ساخته شد، هیچ‌کدام از سینماهای آمریکا حاضر نشدند نشان بدهند؛ چون همهٔ این زنجیرهٔ سینمایی در دست همان کمپانی‌های صهیونیست مسیحی و یهودی است.

این سیستم از سال‌ها پیش، برنامه‌ریزی گسترده‌ای کرد تا طبق آرمان‌ها و اهدافش فیلم‌های بسیاری بسازد. فیلم‌هایی که بتوانند آرمان‌ها و اهدافشان را تئوریزه کنند. گویی از دههٔ هفتاد هم این قضیه وجود داشته است. شما به خوبی اسطوره‌های صهیونیسم مسیحی و یهودی را در این

فیلم‌ها می‌توانید ردیابی کنید.

ظاهراً هری پاتر بیشتر مدیون مکاتب عرفانی یهودی - مسیحی است. در این زمینه چه بیانی دارید؟

درباره کتاب و فیلم هری پاتر باید به یکی از اسطوره‌هایی که در هالیوود بیشتر از همه وجود دارد و تفکری که بیشتر از همه رسوخ دارد، اشاره کنم. تفکر کابالیسم یا قبالیسم در این فیلم آشکار است.

کابالیسم داستان مفصلی دارد. بعضی‌ها شروع آن را به آیین‌های جادویی و مشرکانه مصر باستان مربوط می‌دانند. کابالیسم یکی از آیین‌هایی است که جادوییسم و جادوگری از آن در می‌آید. برخی فرقه شوالیه‌های معبد و جنگ‌های صلیبی را در ترویج کابالیسم در میان مسیحیان و ایجاد کابالیسم مسیحی موثر می‌دانند.

عناصر اصلی کابالیسم، موعودگرایی و شیطان شناسی و قدرت شر و روش‌های مرموز صوفیانه و پنهان کاری و جادوگرایی هستند. همه این عناصر در اثری چون هری پاتر پیداست. البته آثار فراوان دیگری هم به کابالیسم اشاره‌های پیدا و پنهان دارند. اگر دوستان، فیلم رمز داونچی را دیده باشند، به خوبی می‌توانند نمادها و علائمی را در این فیلم در این باره ببینند. بعضی مواقع خودشان این چیزها را به خوبی در فیلم‌هایشان رو می‌کنند و می‌گویند.

به هر صورت کابالیسم، مکتب جادوگری است و سر رشته آن هم می‌رسد به آن کاهنان و ساحران مصر باستان که افراد فرعون بودند. مایه‌های اصلی آن، مایه‌های مادی‌گری است. خیلی‌ها حتی ماتریالیسم و مکاتب مادی‌گری را ناشی از این کاباله‌ها می‌دانند. این‌ها آمدند ماتریالیست را حتی با آمانیسم ترکیب کردند. بعدها در جنگ‌های صلیبی، فرقه شوالیه‌های معبد، این مضامین یهودی - دنیوی را از خاخام‌های کابالیست فراگرفتند و در اروپا پخش کردند. گفته می‌شود که شوالیه‌هایی که خودشان مسیحی بودند، در محل ادعایی معبد حضرت سلیمان (ع) در بیت المقدس، تنها ماندند و به آموزه‌های جدیدی رسیدند و کلیسای کاتولیک، آن‌ها را مرتد اعلام کرد. سپس این‌ها بیرون آمدند و مدت‌ها از کلیسای کاتولیک حق‌السکوت می‌گرفتند تا بالاخره بر اثر قدرت گرفتن کلیسای کاتولیک، آن‌ها را قتل عام کردند ولی عده‌ای از آن‌ها به اسکاکنند

گریختند و اولین لژهای فراماسونی را به وجود آوردند؛ در واقع فراماسونری هم از همین جا به وجود آمده است و منشا کابالیستی دارد.

فکر می‌کنم لازم است دربارهٔ فیلم و رمان رمز داوینچی و ارتباط آن با کابالیسم بیشتر توضیح دهید.

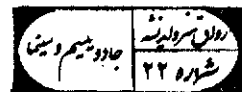
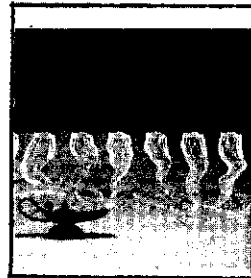
در فیلم رمز داوینچی ماجرای مذکور به نوعی توضیح داده می‌شود. در فیلم می‌بینیم که برخلاف عقیده مسیحیت کاتولیک، ادعا می‌شود که حضرت عیسی مسیح (ع) نسلی از مریم مجدلیه داشته‌اند. راز و رمز این نسل را انجمن یهودی - صهیونیستی اخوت خانقاه حفظ کرده است. آن نسل در همان روز موعود، می‌آید و ظهور می‌کند و در نبرد نهایی آرماگدون پیروز می‌شود. به هر صورت کابالیسم و جادو از این‌جا به شوالیه‌های معبد و سپس به فراماسونری کشیده شد. شما در این فیلم، هم اسطوره‌ها و نمادهای کابالیسم و جادوگری و هم فراماسونری می‌توانید پیدا کنید.

در جنگ ستارگان دقیقاً ماجرای شوالیه‌های معبد وجود دارد. در این فیلم چند قسمتی و پرفروش، افراد شوالیه ماندنی که می‌خواهند دنیا را توسط یک امپراتوری نجات دهند به توسط آدم‌های خبیثی که دارت نامیده می‌شوند، خبیث‌ترین‌ها را کنار می‌زنند.

در سه گانه پر خرج و موفق ارباب حلقه‌ها باز همین قضایا وجود دارد. یعنی دقیقاً نه شوالیه‌اند که محور مبارزه با باطل هستند. نسه فرد هستند که یاران حلقه‌اند که این عدد، عین تعداد نه نفر اولیهٔ فرقهٔ شوالیه‌های معبد هستند! قسمت آخر فیلم هم با نام و رویکرد بازگشت پادشاه تمام می‌شود؛ آن پادشاهی که خودشان اعتقاد دارند برمی‌گردد. شیطان‌شناسی و قدرت شر و موعودگرایی و قهرمان پروری و لباس‌هایی شبیه سربازان صلیبی و تمام عناصر دیگری که لازم است تا آن فیلم را هم اثری متاثر از کابالیسم بدانیم، در فیلم ارباب حلقه‌ها وجود دارند.

فیلم رمز داوینچی یکی از فیلم‌های کابالیستی است که مایه‌های تأسیس انجمن اخوت خانقاه صهیون را این‌گونه توضیح می‌دهد که برای حمایت و حفاظت از نسل، به وجود آمده است تا در زمان خاص آن عیسی دوم بر اساس پیش‌گویی‌های کتاب مکاشفات یوحنا از عهد جدید بیاید و پس از جنگ آرماگدون، جهان در حکومت هزار سالهٔ مسیح ثانی آرامش خود را بیابد. در فیلم ادعا می‌شود افراد مختلفی در این انجمن عضو بوده‌اند؛ همان فراماسون‌ها. کسانی مانند لئوناردو داوینچی، سز اینزاک نیوتون و افراد دیگر.

در فیلم رمز داوینچی گفته می‌شود که حقیقت راز عیسی مسیح (ع) حقیقت جام مقدس و مریم مجدلیه است؛ بانویی که به نظر آن‌ها بدکاره بود و سپس با عنایت مسیح، بانوی مقدس شد. بنا به ادعای فیلم، این حقیقت در همهٔ طول تاریخ توسط اعضای خانقاه صهیون زنده نگاه داشته شده است؛ در تابلوها، در موسیقی، در فیلم و در دیگر هنرها.



جالب است که این سخنان را یک فیلم هالیوودی می‌گوید. یعنی این به قول برخی توهم توطئه نیست. دلیل این‌که چرا در این فیلم صریحاً این مطالب را می‌گویند و دست خودشان را رو می‌کنند را هم خواهیم گفت.

حتی ادعا می‌کند ما آمدم حقیقت این جام مقدس و حقیقت ماجرای مریم مجدلیه را در طول تاریخ برای کودکان در کارتون‌ها نگه داشتیم! در کارتون‌های والت دیزنی. حتی اسم می‌آورد؛ زیبایی‌خفته، سیندرلا، سفید برفی و هفت کوتوله، شیر شاه. همیشه در این کارتون‌ها آدم‌هایی هستند که قلمرو آن‌ها تسخیر شده است؛ سفیدبرفی از قلمرو خودش رانده می‌شود و به جنگلی می‌رود و در آن‌جا زندگی می‌کند. سیندرلا و زیبایی خفته هم همین‌گونه‌اند. این‌ها از قلمرو خودشان دور شده‌اند و زمانی باید به‌وسیله نیروهای خیر برگردند و قلمرو خودشان را پس بگیرند مانند شیر شاه.

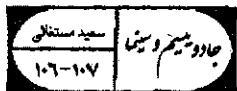
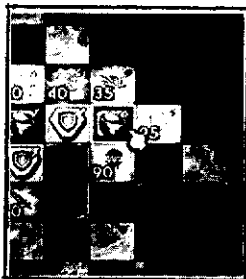
در برخی از این آثار همیشه به دنبال مادری می‌گردند. این پرسش همیشه در ذهن‌ها بوده که چرا در این کارتون‌ها، همه دنبال مادرشان می‌گردند. برای من هم سؤال بود چرا همه دنبال یک مادر گمشده‌ای می‌گردند؟ بنا به ادعای فیلم، آن مادر گمشده، مریم مجدلیه است. یعنی این فیلم می‌گوید که سعی کردیم این حقیقت جام مقدس را در آثار مختلف هنری حفظ کنیم و به نسل آینده انتقال دهیم. حتی در موسیقی‌هایی چون موسیقی *اوبرای فلوت سحرامیز بوتزا* که دقیقاً اسطوره‌های یهودی و کابالستی در آن بیان می‌شوند، یا *بوجلی*، یا خیلی‌های دیگر که اصلاً باور نمی‌کنید.

همیشه می‌گفتند این نظریه توطئه است و این‌ها، این‌جوری نیستند. هنر برای هنر است! هنر برای سرگرمی است! هالیوود برای سرگرمی فیلم می‌سازد! ولی الان خود هالیوودی‌ها می‌گویند که این‌گونه نیست و نبوده و نخواهد بود.

اسم هری پاتر هم در فیلم رمز داوینچی به طور مستقیم می‌آید که گویا هری پاتر هم از جمله آثاری بوده که برای حفظ آن حقیقت جام مقدس ساخته شده است. هری پاتر فردی است که از قلمرو خودش دور مانده، حقیقت را موجود رازآمیز و شروری به نام *لورد ولتمورت* ضایع کرده است و هری پاتر به دنبال حق خود با او نبردهایی می‌کند تا در آخرین نبرد پیروز شود. ولتمورت، همان *دجال* یا *صد مسیح* - البته از نظر صهیونیست‌های مسیحی - است و هری پاتر، مسیح است. هری پاتر کسی است که قرار است دنیا را نجات دهد.

اگر شما به این فیلم‌ها دقت کنید می‌بینید که عبارت *فرد برگزیده* و *منتخب یگانه*، به کار می‌رود. در *ماتریکس* به فرد برگزیده می‌گویند *نئو*؛ در هری پاتر و جنگ ستارگان هم *قهرمان* فیلم را یک برگزیده می‌دانند که باید این دنیا را نجات دهد. پشتوانه همه این آثار، یک فرضیه است. چیزهایی به طور غیرمستقیم یا مستقیم به مخاطب القا می‌شوند تا پروژه آخرالزمان‌سازی

1. chosen one



غرب، بنا به خواست صهیونیسم سامان بیاید.

شوالیه‌های معبد، یکی از کارهایی که در معبد سلیمان انجام می‌دهند، جادوی سیاه است که در فیلم هری پاتر هم جادوی سیاه را دیدیم. اصلاً محفل ققنوس در هری پاتر، همان قضیه شوالیه‌های معبد است که می‌خواستند رازی را نگه دارند. محفل ققنوس هم همان محفلی است که قرار است هری پاتر آن را محافظت کند.

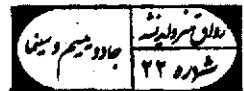
جرج بوش از این فیلم دفاع کرد. چرا؟ چون دقیقاً آرمان‌های صلیبی سیاست‌مداران صهیونیست در این فیلم‌ها نمایان است. در نهایت، چیزی که این وسط وجود ندارد، خداست. مقابله با نیروهای خیر و شر و همه چیز، با استفاده از نیروهای انسانی و جادویی است. این چنین است که جادویسیم در خدمت آموزه‌های یهود، کابالا، انجمن خانقاه صهیون، فراماسونری و صهیونیسم قرار می‌گیرد. چیزی که الان دیگر پرده‌پوشی نمی‌کنند.

چرا این حرف‌ها را صریحاً می‌گویند، چه شده که حالا دارند رو بازی می‌کنند؟

در فیلم رمز داوینچی گفته می‌شود که با تغییر هزاره، نوبت به نبرد نهایی می‌رسد و همه چیز رو می‌شود. البته این جزء اعتقادات آن‌هاست. الان صد و بیست کانال اوانجلیستی، شدیداً در حال فعالیت هستند. اینان می‌گویند که ورود به هزاره سوم، یعنی ظهور آرماگدون، این‌ها در دروازه‌های بیت‌المقدس، دوربین کار گذاشته‌اند که قضیه جنگ آرماگدون را فیلم‌برداری کنند. مرتب توریست می‌برند آن‌جا، بارها و بارها این گفته شده و این اعتقاد در رمز داوینچی هم گفته می‌شود که با عوض شدن هزاره، با ورود از برج هود به برج حمل باید این اسناد خانقاه صهیون افشا شود که یک چنین نسلی از عیسی مسیح (ع) وجود دارد. افشا شود که این‌ها باید آزادی‌خواه جهان باشند. حالا رمز داوینچی افشاگر این است دیگر؛ یعنی خود او دارد دلیل وجودی خودش را بیان می‌کند و می‌گوید به این دلیل ساخته شده‌ام که بگویم چه اتفاقاتی می‌افتد و باید بیفتد.

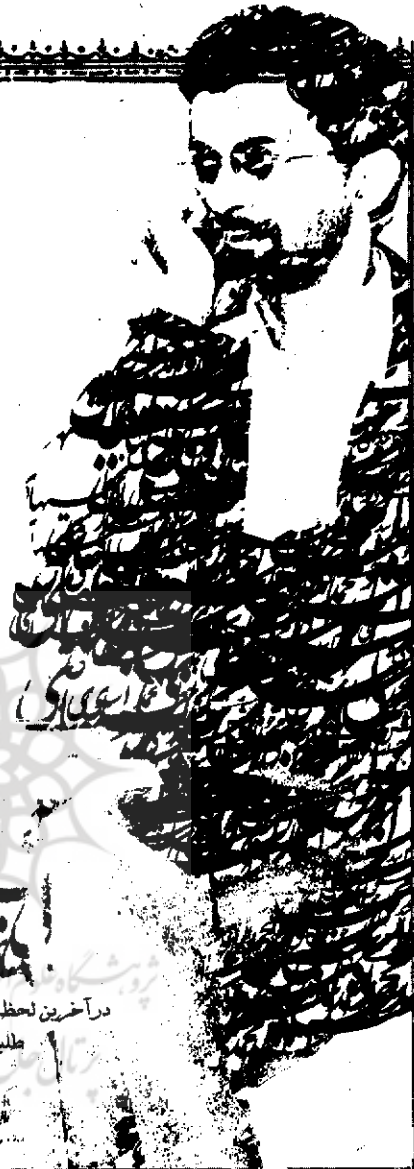
در آمریکا مؤسسه‌هایی دقیقاً به دست اوانجلیست‌ها درست شده و قرار است این‌ها خودشان فیلم‌هایی بسازند که مستقیماً تبلیغ این‌گونه آرمان‌ها را بکنند؛ یعنی به این نتیجه رسیدند که دیگر پرده‌پوشی و در پرده سخن گفتن و در خفا حرف زدن و سخن گفتن بس است. دیگر باید بدون پرده سخن گفت. از این جهت است که شما می‌بینید هفتاد درصد از فیلم‌هایی که از آن طرف می‌آیند، فیلم‌های غربی آخرالزمانی هستند و همین مایه‌های جادویی در آن وجود دارد. صد مسیح^۲ ظاهر می‌شود و مسیح باید با آن مقابله کند. به قول یکی از دوستان، سینمای غرب الان آرایش آخرالزمانی گرفته است. این یک واقعیت است و در همه فیلم‌هایشان دیده می‌شود و جادویسیم هم در همین مرتبه قابل تفسیر و تعبیر است.

2. Anti christ





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



و مرگ در استند در گل می چند

در آخرین لحظه ها پر کشیدن همراه و ویراستار دلموز ماه نامه رواق هنر و اندیشه،
طلبه هنرمند، محمدرضای اسدی عزیز ما را مبهوت کار روزگار نمود...
آن چنان که هنوز در ما یارای اندیشیدن به این خزان بهاری نیست.
جایش همیشه خالی و خنده ها و مهربانی هایش جاودان